

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

استاد و مربی معنوی، باب نه حجاب

در کتاب "ره‌توشه‌ی دیدار" این بحث را کرده‌ام؛^۱ در جلسات هم مکرراً تذکر داده‌ام. کسی می‌تواند در سلوک الی‌الله، کمک‌کار ما باشد که باب باشد، نه جدار؛ در باشد، نه دیوار. فرق در با دیوار چیست؟ دیوار خودش را به رخ انسان می‌کشد و انسان را در خودش متوقف می‌کند؛ اما در خودش را کنار می‌کشد و چیزی را که آن طرف در است، به انسان نشان می‌دهد و راه را برای رسیدن شخص به آن، باز می‌کند؛ لذا کسی می‌تواند راهبر، مرشد، راهنما، مربی، به اصطلاح هر قومی که بگویید، کسی می‌تواند این نقش را برای انسان ایفا کند که در باشد، نه دیوار. هرکس شما را به خود دعوت کرد و عظمت خود را به رخ شما کشید، مدام کشف و کرامات و قدرت‌های خود را به شما نشان داد، دیوار است. چنین شخصی مانع سلوک شما به سوی خداست و شما در او متوقف می‌شوید.

ولی خدا کسی است که باب باشد. راجع به ائمه علیهم‌السلام در دعای ندبه می‌خوانیم: «**إِنَّ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى**»^۲؛ آنها باب هستند. راجع به امیرالمومنین علیه‌السلام داریم که «**أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا**»^۳. باب خود را کنار می‌کشد. وقتی در باز است، دری دیده نمی‌شود، چیزی که آن طرف در است، دیده می‌شود؛ لذا اگر مربی‌یی دارید، باید باب باشد؛ به خودش دعوت نکند؛ نگوید خیره‌ی من بشوید؛ من شخص خیلی بزرگی هستم. اگر این کار را کرد، بدانید او دیوار است و متوقف‌کننده‌ی شماست.

^۱. طیب، مهدی، ره‌توشه‌ی دیدار، صص ۱۰۵-۱۰۳.

^۲. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲۹۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

^۳. شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۴۵.

درها یکی یکی باز می‌شود، هر در به سمت درِ بزرگتر. این درِ بزرگتر، یعنی به سمت یک ولی بزرگتر خدا باز می‌شود، او هم به سمت ولی اعظم و حجت خدا باز می‌شود. تازه ولی اعظم خدا هم باب‌الله است؛ این در هم به سمت رسول خدا ﷺ باز می‌شود، رسول خدا ﷺ هم که در است به سمت خود خدا باز می‌شود؛ لذا شما هیچکدام از اینها را نمی‌بینید؛ مستقیماً خود خدا را می‌بینید. از عیسی ابن مریم علیهما السلام سوال کردند: مَنْ نُجَالِسُ؟ با چه کسی هم‌نشین شویم، فرمود: «**جَالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَاهُ**»؛ با کسی بنشینید که وقتی نگاهش می‌کنید، خدا به یادتان بیاید؛ یعنی خود او را نبینید. خدا را نشانتان بدهد، نه خودش را.

کسی که می‌خواهد نقش مربی را ایفا کند، باید اینگونه باشد؛ اما گاهی اوقات مترّبان، افراد تحت تربیت و پرورش، به مربی خود بد نگاه می‌کنند. آن بنده‌ی خدا اصلاً درصدد این نیست که خودش را به رخ بکشد و به خودش دعوت کند؛ ولی مترّبان او را برای خودشان بت می‌کنند؛ یعنی به منزله‌ی دیوار به او نگاه می‌کنند. این اشتباه بزرگی است. اینگونه به او نگاه نکنید. اگر اینگونه نگاه کنید، در او متوقف می‌شوید، می‌شود بت شما. فرق شیشه با دیوار همین است که وقتی به شیشه نگاه می‌کنید، خود شیشه را نمی‌بینید، چیزی را که آن طرف شیشه است می‌بینید؛ اما دیوار، نگاه شما را در خود متوقف می‌کند؛ می‌گوید مرا تماشا کن.

به مربی، به مرشد، به پیر، -هر چه می‌خواهید بگویید. من نمی‌دانم با چه ادبیاتی صحبت کنم؛ چون همه‌ی اینها را لفظ می‌دانم. همه‌ی اینها لفظ است؛ حقیقت یک چیز دیگر است. هر کسی را اصطلاحی داده/یم. هر گروهی با ادبیاتی حرف می‌زنند اما خود آن حقیقت که با این الفاظ به آن اشاره می‌کنند، هیچکدام از این الفاظ نیست - طوری به او نگاه نکنید که او را برای خودتان به یک دیوار تبدیل کنید؛ در او متوقف نشوید. او اگر شخص خیلی بزرگی باشد، باید هیچ‌چیز از او نبینید. به او که نگاه می‌کنید، باید حجت خدا را ببینید، پیامبر خدا را ببینید، خود خدا را ببینید؛ یعنی بتوانید از او

^۴. منسوب به امام صادق علیهما السلام، مصباح الشریعة، ص ۱۶۱ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۴.

عبور کنید؛ در او متوقف نشوید. وقتی من در مربی خود متوقف شوم، دیگر رشدی نخواهم داشت. در مقدمه‌ی "مصباح‌الهدی" حاج آقای دولابی -رضوان الله تعالی علیه- می‌گوید: در مسیر من، چهار نفر یکی یکی ظاهر شدند: اول فلانی مرا تربیت کرد، بعد به یک نفر دیگر رسیدم؛ دیدم این قشنگتر است. اولی را رها کردم و به سراغ دومی رفتم؛ یعنی ایشان توانستند از او عبور کنند؛ در او متوقف نشده بودند. در ادامه می‌فرمایند: به سومی رسیدم؛ دیدم این از دومی هم قشنگتر است، رفتم سراغ سومی. به چهارمی رسیدم؛ دیدم این از آن سومی هم قشنگتر است، باز رفتم سراغ چهارمی. ببینید ایشان توانستند عبور کنند. این عبور کردن به هیچ‌وجه به معنی بی‌وفایی و قدرناشناسی و بی‌محبتی نسبت به مربی‌های قبلی نیست. مثل درس خواندن مدرسه است. شما کلاس اول دبستان را که تمام کردید، به کلاس دوم می‌روید. این به این معنا نیست که قدر زحمات معلم کلاس اول را نمی‌دانستید و لذا کلاس را رها کردید و به کلاس دوم رفتید؛ نه، تا آخر عمر هم از او ممنون هستید که درسهای کلاس اول را به شما یاد داد؛ اما در او متوقف نشو تا اگر مربی بزرگتری پیدا کردی، بتوانی از مربی کنونی عبور کنی. یک‌جا نمانید. اگر خدا نشان داد، عبور کنید و به سراغ شخص بزرگ‌تر بروید. البته من نمی‌خواهم همه‌تان را هل بدهم بروید جای دیگر؛ نمی‌دانم؛ اصلاً دست من نیست؛ ولی می‌خواهم بگویم طوری متوقف نشوید که نتوانید عبور کنید، باید بتوانید به راحتی عبور کنید و اگر عبور کردید؛ یعنی اگر فرضاً فردا هیچ‌کدام از شما به این جلسه نیامدید؛ جای بهتری پیدا شد و به آنجا رفتید، من از صمیم جان خوشحال می‌شوم. معلم کلاس اول وقتی می‌بیند که دانش‌آموز کلاس اولش حالا دانشجوی دوره‌ی دکترا شده است، غصه‌دار نمی‌شود که این شخص چرا سر کلاس اول نماند که من به او همچنان الفبا یاد بدهم. این معلم خوشحال می‌شود که شاگردش حالا به دوره‌ی دکترا رسیده است. عبور کردن او از کلاس اول را قدر ناشناسی، جفا و بی‌محبتی نمی‌داند که مثلاً بگوید: اینها بی‌وفا بودند. دیدی ما را رها کردند و رفتند؟ نه، به هیچ‌وجه اینگونه نیست. لذا اگر خدا جای بهتری پیش آورد، بروید، به هیچ‌وجه متوقف نشوید. من این مطلب را عرض کردم که بین من و شما حجت تمام شده باشد.